



چرا عده‌ای همه چیز هنرمندان را به آبرو و تشویق گره زده‌اند؟/ کسی که خود را مورد تأیید امامش ببیند، از سرزنش نمی‌ترسد/ باید ترس را به عنوان یک نکبت از همه ابعاد زندگی دور کرد/ ترس از تشویق و تنبیه دیگران نباید روی هنرمندان و اهل سیاست اثری داشته باشد/ شجاعت هنرمندان و اهل رسانه، ارزش مضاعف دارد

حجت الاسلام علیرضا پناهیان در دهه اول محرم، در دانشگاه هنر با موضوع «عنصر شجاعت در هنر و حماسه» به ایراد سخنرانی پرداختند. گزیده‌ای از دهمین جلسه این سخنرانی در ادامه می‌آید:

آبرو دادن سخت‌تر از جان دادن است/ شجاعت در مقابل دشمنان راحت‌تر از شجاعت در مقابل دوستان است/ شجاعت در میدان صلح، سخت‌تر از شجاعت در میدان جنگ است

• انسان در مواقع مختلفی به شجاعت نیاز دارد. گاهی در مقابل دشمنان و گاهی در مقابل دوستان. به نظر می‌رسد شجاعت در مقابل دشمنان راحت‌تر از شجاعت در مقابل دوستان است. گاهی از اوقات یک رو در بایستی ساده که از یک ترس بی‌پایه ناشی شده است. ترس از اینکه مبادا دوستانم با من قطع ارتباط کنند یا مرا تحقیر یا تمسخر کنند یا از من ناراحت بشوند، باعث می‌شود که انسان حق را در مقابل دوستان خود نگوید. ولی با دشمنان راحت‌تر می‌توان شجاعت داشت. کما اینکه شجاعت در میدان صلح، سخت‌تر از شجاعت در میدان جنگ است. چون در میدان جنگ «مرگ یکبار و شیون هم یک بار» است، ولی در میدان صلح مرگ هزاربار و شیون هم هزاربار است. اگر قرار باشد شجاعتی در میدان صلح بروز داده شود و رفقا بخواهند انسان را مسخره و سرزنش کنند، آنوقت ترس از دیگران، تمام لحظات زندگی را پر از «مرگ و شیون» خواهد بود. استدلالش هم این است که من می‌خواهم بمانم و زندگی کنم، چه کسی جواب این همه محرومیت من از منافع را می‌دهد؟ فلذا می‌ترسد. به همین دلیل هم جان دادن سخت‌تر از آبرو دادن است.

ترس، خودش را پوشش‌های مختلف پنهان می‌کند/ باید ترس را به عنوان یک نکبت از همه ابعاد زندگی دور کرد

• گاهی انسان شجاعت ندارد که منافع خودش را حفظ کند. بعضی وقت‌ها شجاعت ندارد تا منافع دیگران را حفظ کند. گاهی هم شجاعت ندارد تا امر خدا را حفظ کند. هر کدام از این موارد شجاعت خاصی نیاز دارد و هر کدام یک ترس ویژه دارد. اگر کسی در مواردی شجاعت دارد، باید ببیند آیا موارد دیگری نیست که بترسد؟ چون ترس خودش را در پوشش‌های دیگری پنهان می‌کند. باید ترس را به عنوان یک نکبت از همه ابعاد زندگی دور کرد. ترس، پنهان می‌شود و خودش را در لابه‌لای سینه انسان پنهان می‌کند و نهان انسان را از بین می‌برد.



ترس از تشویق و تنبیه دیگران نباید روی هنرمندان و اهل سیاست اثری داشته باشد / شجاعت هنرمندان و اهل رسانه، ارزش مضاعف دارد / چرا عده‌ای همه چیز هنرمندان را به آبرو و تشویق گره زده‌اند؟ / متأسفانه امروزه مهمترین ابزار کنترل در عرصه هنر، تشویق‌ها و تنبیه‌ها است

- شجاعت هنرمندان و اهل رسانه، ارزش مضاعف دارد. چون مانند شجاعت در میدان جنگ نیست که «هرگ یکبار، شیون یکبار». اگر قرار شد کسی از آبرو و عزت خودش بگذرد، چگونه می‌تواند عمری بدون عزت زندگی کند؟ مخصوصاً هنرمندان. چرا عده‌ای همه چیز هنرمندان را به آبرو و تشویق گره زده‌اند؟ آیا اوج یک هنرمند این است که روی سن برود و همه برایش سوت و کف بزنند؟ چرا هنرمند باید اینقدر وابسته به تشویق باشد؟ هنرمند وابسته به تشویق، ترسوی از تحقیق خواهد شد.
- اساساً از دست دادن عزت و آبرو نزد هم‌پایه‌ها سخت‌تر است. گاهی یک تحقیر، نیشی به جان انسان می‌زند که هزاران تشویق آن را التیام نمی‌بخشد. لذا شوق به تشویق اثر کمتری در انسان دارد تا اثر تحقیر. اگر هزاران نفر کسی را تشویق کنند ولی یک نفر به او نیشی بزند و او را تحقیر کند، او به فکر این است که چگونه می‌تواند آن یک نفر را هم جزء تشویق‌کننده‌ها بیاورد. چنین کسانی در کنار ترس از تحقیر و مسخره شدن، طمع عجیبی هم دارند.
- در دنیای سیاست هم همینطور است. چنین فردی اگر اقبال بالایی در گروه‌های مختلف داشته باشد، باز به فکر کسانی است که او را قبول ندارند یا به او رأی نداده‌اند. طمع می‌کند که دل همه را بدست بیاورد. دایره تقاضای خودش را برای اینکه طرفداری‌اش کنند، گسترش می‌دهد و از تحقیر گروه باقی مانده می‌ترسد و برای جذب همه، کم‌کم از ایمان به نفاق تبدیل ماهیت می‌دهد و این خطر اهل سیاست را هم تهدید می‌کند.
- **متأسفانه امروزه مهمترین ابزار کنترل در عرصه هنر، تشویق‌ها و تنبیه‌ها است. هنرمند باید خودش را از تشویق‌ها و تنبیه‌ها جدا کند. یک شاعر می‌تواند یک عارف بزرگ باشد، به شرط اینکه تشویق و تنبیه دیگران در او اثری نگذارد.** اگر کسی خود را مورد تشویق خدا و اهل بیت (ع) ببیند، دیگر نیازی به تشویق دیگران ندارد.

تأیید امام، انسان را از هر تشویق و تنبیه بی‌نیاز می‌کند / کسی که خود را مورد تأیید امامش ببیند، از سرزنش نمی‌ترسد

- در زمان آخرین امامان ما فردی به نام «یونس بن عبدالرحمن» هست. امام رضا (ع) می‌فرماید: «یونس برای ائمه زمان خودش مانند سلمان برای پیامبر (ص) بود؛ یونس بن عبد الرحمن فی زمانه کسلمان الفارسی فی زمانه» (رجال کشی/ ۴۸۸)، سی جلد کتاب دارد. امام جواد (ع) یکی از کتاب‌هایش را از ابتدا تا انتها ورق می‌زدند، و برای هر صفحه، برای او طلب رحمت می‌کردند (... فَجَعَلَ يَتَصَفَّحُهُ وَرَقَةً وَرَقَةً، حَتَّى آتَى عَلَيْهِ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ، وَجَعَلَ يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ، رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ، رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ، رَحِمَ اللَّهُ يُونُسَ؛ رجال کشی/ ۴۸۴). اما از برخی روایات اینطور معلوم می‌شود که غریب بود و مردم او را دوست نداشتند. (رک: رجال کشی، «یونس بن عبدالرحمن») در روایت آمده است که: «روزی یونس میهمان امام رضا (ع) بود. عده‌ای از اهل بصره نزد حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند. امام رضا (ع) از یونس خواستند که در اتاق مجاور بماند، آن



عده بعد از احوالپرسی شروع به بدگویی از یونس کردند و امام رضا(ع) سرشان را به زیر انداخته بودند و چیزی نمی‌فرمودند. چراکه حتی این مقدار ظرفیت نداشتند که امام در نزد آنان از یونس دفاع کنند. بعد که آن افراد رفتند، حضرت، یونس را صدا زدند. یونس گریه می‌کرد و می‌گفت: آقا می‌بینید اینها که از شیعیان هستند، با من چه می‌کنند؟ امام رضا(ع) فرمودند: چه اشکالی دارد؟ وقتی که امام تو از تو راضی است. بگذار هر چه می‌خواهند، بگویند. بعد حضرت به یونس فرمودند: اگر در دست راست تو مرواریدی باشد، و مردم بگویند: پشگل است، یا پشگلی در دست تو باشد، و مردم بگویند مروارید است، آیا تو را سودی می‌رساند؟ یونس گفت: خیر. حضرت فرمودند: وضع تو هم اینگونه است. وقتی تو بر راه صحیح هستی، و امامت از تو راضی است، سخن مردم ضرری به تو نمی‌زند.»(۱)

(۱) عن جَعْفَرِ بْنِ عَيْسَى، قَالَ، كُنَّا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) وَ عِنْدَهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، إِذَا اسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَأَوْمَى أَبُو الْحَسَنِ (ع) إِلَى يُونُسَ: ادْخُلِ الْبَيْتَ! فَإِذَا بَيَّتْ مُسْبِلٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَحَرَّكَ حَتَّى تُؤْذَنَ لَكَ! فَدَخَلَ الْبَصْرِيُّونَ وَ أَكْثَرُوا مِنَ الْوَقِيعَةِ وَ الْقَوْلِ فِي يُونُسَ، وَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) مُطْرَقٌ، حَتَّى لَمَّا أَكْثَرُوا وَ قَامُوا فَوَدَّعُوا وَ خَرَجُوا: فَأَذِنَ لِیُونُسَ بِالْخُرُوجِ، فَخَرَجَ بَاكِيًا فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ إِنِّي أَحَامِي عَنْ هَذِهِ الْمَقَالَةِ وَ هَذِهِ خَالِي عِنْدَ أَصْحَابِي! فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ (ع): يَا يُونُسُ وَ مَا عَلَيْكَ مِمَّا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا! يَا يُونُسُ حَدِّثِ النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَ اتْرُكْهُمْ مِمَّا لَا يَعْرِفُونَ، كَأَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تُكَذِّبَ عَلَى اللَّهِ فِي عَرْشِهِ، يَا يُونُسُ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ الْيُمْنَى دُرَّةٌ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ بَعْرَةٌ، أَوْ بَعْرَةٌ فَقَالَ النَّاسُ دُرَّةٌ، هَلْ يَنْفَعُكَ ذَلِكَ شَيْئًا فَقُلْتُ لَأ، فَقَالَ: هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ، إِذْ كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَ كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضُرَّكَ مَا قَالَ النَّاسُ. (رجال کشی/ ۴۸۷)

